

مخاطرات و تأثیر ناسازگاری

والدین در اطفال

شما پدران و مادران! ششانی که به سرنوشته و سعادت جگر-گوشگان خود سخت علاقمند و دل بسته‌اید، ششانی که به امنیت و آسایش یا به دورکن اساسی نظم جامعه احترام می‌نهد و بدانید که هم آن و هم این، هم سعادت فرزندان شما و هم نظم عمومی جامعه در گروهی رفتار معقول و منطقی و محبت‌آمیز شما، رفتار صحیح پدر و مادر نسبت به یکدیگر است. برای قبول این حقیقت و حصول به یک بینش علمی به این سرگذشت واقعی توجه فرمائید. این سرگذشت زائیده تخیل نویسنده یا نویسندگان خیال‌پرداز نیست سرگذشتی است که کم‌وبیش شدیدتر یا خفیف‌تر هر روز در گوشه و کنار جهان، در اطراف ما، در میان اغنیاء و ثروتمندان، در میان فقرا و تهیدستان، در میان اقوام پیشرفته و عقب‌مانده، در همه جا تکرار می‌شود و نمی‌دانیم از کجاچوب آنرا می‌خوریم و نمی‌دانیم چاره کاردر چیست؟ و چگونه باید از بروز این فسیل آلام و دردها و ضایعات

از: دکتر مهدی کی‌نیا
استاد دانشگاه و عضو افتخاری و مشاور
علمی انجمن ملی اولیاء و مربیان ایران

قابل توجه پدران و مادران! سرگذشت يك جوان كه در اثر ناسازگاری والدین خود براه كج افتاده است

بزشکی پاریس، گزارش بالینی بسیار جالبی ارائه کرده است که بعداً آنرا به اطلاع سازمان بین‌المللی پلیس جنائی (انترپل) نیز رسانید. چون این گزارش حکایت از اسرار و مخاطرات ناسازگاری والدین می‌کند. انترپل آنرا در شماره ۱۷۵ مجله بین‌المللی پلیس جنائی منتشر نموده است.

این گزارش متضمن سرگذشت يك درد اتومبیل است که از يك سو دارای چندین سابقه محکومیت در این زمینه است و از سوی دیگر به اختلال منشی (انحراف جنسی) نیز مبتلا است. هر چند که این جوان يك روان رنجور (پسیکوپات) به نظر می‌رسد، تجربه نشان داده است که اقدامات درمانی در او بی‌تأثیر بوده است همچنانکه زندانی کردن او هیچگونه سودی نداشت.

چه باید کرد، آیا این درد بی‌درمان است؟ چاره این بیماری چیست؟ بیش از آنکه خوانندگان محترم به حدس روی آورند و راهبهایی برای درمان بیندیشند. و یا آنکه درباره این

اجتماعی پیشگیری کرد؟ خوش باوران چنین می‌بندارند که عدلیه برای همین کار است؛ بدکاران را به زندان می‌فرستند تا اصلاح شوند و دیگران نیز درس عبرت گیرند و عدالت در جامعه برقرار شود.

چرا افراد سقوط کنند؟ آیا پیشگیری از سقوط امکان ندارد؟ چرا نگون‌بختان و فروافتادگان و بیماران اجتماع روانی را به زندان یادانشگاه جنائی بفرستیم که از او تسهکاری بد سابقه و کینه‌توز و انتقامجو و بی‌بروا بسازیم؟ چرا ریشه تسهکاری را خشک نکنیم و با آلت فعل‌ها مبارزه بی‌اثر بنمائیم! بالاخره اگر افرادی در اثر اشتباه ما به راه کج افتاده‌اند چرا به فکر درمان مخصوص از راه تعلیم و تربیت درمانی این قربانیان خود نپردازیم؟ گزارش زیر پاسخی است به بسیاری از این چراها.

به مناسبت کنفرانس فرانسوی جرم‌شناسی که از ششم تا دهم خرداد ۱۳۴۲ در استراسبورگ برگزار شده بود، آقای شارل هویر روان‌بزشک نامی فرانسوی و عضو آکادمی

تبهکار نگون بخت حکمی صادر کنند اورا
برای همیشه بخوراهند از جامعه دور
سازند بهتر آن است که ترجمه متن
این گزارش از نظر تیزبین و منطقی
و صائب آنان بگذرد و اضافه نمائیم
که این گزارش را آقای هویر با
همکاری روماژن که اونیز عضو آکادمی
پزشکی پاریس است تهیه کرده
است.

ژان جوانی است ۲۲ ساله و
به جرم چندین سرقت زندانی. وی
اظهار می‌دارد که بیش از دو بیست
اتومبیل دزدیده است. ادعای او مورد
تائید قرار گرفته و به نظر ما صحیح
می‌رسد.

ما او را از هشت سال پیش به
این طرف می‌شناسیم زیرا روزی که
بیش از چهارده سال نداشت.
برای نخستین بار به اتفاق
مادرش به بخش ما، در بیمارستان
سال پتریر مراجعه کرده بود. کسالت
های او: بدخلقی، دزدی، عدم کفایت
تحصیلی، فرار، بزرگ‌نمائی بوده
است. پس از آن تاریخ، هنگامی که
او به جرم چندین سرقت اتومبیل
زندانی بوده است برای ما به عنوان
کارشناس، فرصتی دست داد تا او
را باز دیگر ملاقات نمائیم. ملاحظه
وضع وی به نظر ما درخود تفسیر-
های بسیار جالب است.

ژان از خانواده‌ای نابسامان و

مخل به نظم جامعه برخاسته است
والدین او به هنگام ازدواج بسیار
جوان بودند، زیرا مادر ۱۶ ساله بود
و پدر بیش از بیست سال نداشت.
طریق اطلاعاتی که دانی این جوان
در اختیار ما گذاشت، والدین او پس
از زناشویی چند سال به خرج خاله
جوان او زندگی کرده‌اند، دانی در آن
تاریخ استناددار بود ولی امروز باز-
نشسته است و از خواهر و خواهر-
زاده‌اش سرپرستی می‌کند.

والدین ژان، هنگامی که او چهار
ساله بود در اثر ناسازگاری شدید از
یکدیگر جدا شدند و این ناسازگاری
بدان حد بود که حتی در حضور فرزند
خود و دیگران به یکدیگر پرخاش
می‌کردند و بدویراهم می‌گفتند و کار
به کتک‌کاری می‌انجامید.

مادر، زنی بود بی‌غم و بی‌بندو
بار؛ فرزند خود را بسیار نامنظم به
بار آورد و او را از شهری به شهری
کشانید؛ نسبت به تحصیلات او بی
اعتنا بود و او را به حال خود گذاشت
پس از دو سال که در یک رستوران
دانشینگ خدمت کرد و شدیداً
دچار انحطاط شد به پاریس مراجعت
کرد و در منزل والدین خود اقامت
گزید تا آنکه سر فرصت آپارتمان
مناسبی برای فرزندش خریداری
نماید و بی‌تابی او را فرو نشانسد.
مدتی با یک کارمند پست و تلگراف

و تلفن به طور آزاد زندگی کرد و سرانجام با او ازدواج نمود. اما این مرد با كودك ناسازگار بود و از برای او دشمنی سرسخت محسوب می-گردید.

پدر واقعی ژان تجدیدفراش کرد و از همسر دوم خود دارای فرزندی گردید که اکنون پنجساله است و ژان نسبت به او بسیار حسود است. به نظر می رسد که این پدر به وضع بسرچندان بی اعتنائی بود زیرا چند بار که ژان از مدرسه فرار کرده بود او را به مدرسه برگردانید و به دیدار مدیر دبستان رفت. ژان رادر خانه خود نمی توانست نگهداری کند زیرا از نظر مسکن چندان وضع مطلوبی نداشت.

وضع تحصیلی و رفتار ژان تا حدود ۱۱ سالگی تقریباً طبیعی بود پس از آن، بازده تحصیلی او به شدت کاهش یافت در عوض تحرك و ماجراجویی فراوان نصیب او گردید؛ دیگرعلاقه ای به درس نداشت و توجهی بدان نمی نمود. گریزبائی و بی-انضباطی او منجر به طرد او از سه مدرسه گردید.

رفتار شیطنت آمیز ژان در منزل نیز قابل تحمل نبود، نوجوانی پسر جنب و جوش و بیقرار بود. تمام روز را با دوچرخه به ولگردی می پرداخت با آنکه با مادرش در خانه تنها می-

ماند و لباسهای او را در بر می کرد و ساعتی متوالی در جلوی آینه به دلق بازی می پرداخت. چندی بعد به جنون نویسنده گی مبتلی شد و در این موقعیت بود که مادر او را سلامت می کرد.

سرانجام ژان مرتکب چند سرقت شد، از همسایگان و دوستان خود می دزدید؛ هرگز چیزی از مغازه ندرزیده است. اشیائی را می دزدید که نظرش را جلب می کرد اما پس از سرقت آنها را به دور می انداخت.

او را به يك موسسه شبانه روزی سپردند. چهار مرتبه از آنجا فرار کرد به خانه پدر یا مادر یا دای خود رو آورد. در کلاس کار نمی کرد. با کودکان هم سن خود خیلی کم بازی می کرد از آنها فاصله می گرفت که او را متشخص و بزرگ پندارند و احترام فوق العاده ای نسبت به او سرعی دارند. سپس مدرسه را ترك گفت و مادرش او را در بخش ما بستری کرد. در آن زمان تشخیص دادیم:

۱- ژان به «جنون نویسنده گی» پایان ناپذیر مبتلی شده بود؛ هرچه که به زیر دستش می افتاد از آن رو نوشت بر می داشت. لغت نامه، آگهی های تبلیغاتی، مخصوصاً فهرست شخصیت های سرشناس و معروف، کتب رجال و سالنامه های سیاسی و شجره شناسی و شجرنامه، اسامی



نجبا و اعیان زادگان را رونویسی می-کرد و از آنها فهرستهای ترتیب می داد و کم و بیش هویت خویش را با این شخصیت ها عینیت می داد. از دیگر سو، فهرستی از سنگهای قیمتی و اسامی تمام بوستهای گرانبها ترتیب می داد.

۲- ژان در اندیشه های واهی بی انتها و رویاهای دور دراز فرو می-رفت و در طی آن خود را در قالب زنان اشرافی می یافت. باید خاطر نشان کرد ژان به تراوستی تیسیم (تلییس یا لباس جنس مخالف پوشیدن) نیز مبتلی شد. وی علاقه شدیدی داشت که مانند زنان اشراف پالتوی بوست قیمتی بر دوش و جامه های زنانه مخصوصا پیراهنهای بلند مازکیزها و زنان عالی مقام و سرشناس بر تن پوشد.

در آزمونهای که در بخش ما از وی به عمل آمد او را پسری زن صفت یافتیم. آرایش موی سرش کاملا زنانه و رفتارش تا حدی هم اطواری و تفننی بود. مرحله بلوغ را پشت سر گذاشته و پستانهای او خیلی بزرگ و برجسته شده از نظر بدنی کاملا به هنجار بود.

سطح عقلی: بهره هوشی او بدان حد بود که می شد او را در ردیف اشخاص به هنجار جا داد. بهره هوشی او به وسیله آزمون «وکسلر- بل ویو» (۱) اندازه گیری شد. میانگین بهره های هوش شناسی و عملی او از ۹۷ تجاوز نمی کرد. سطح تحصیلات علمی او نیز بسیار پائین بود و از سال اول متوسطه بالاتر نمی رفت.

ظرفیت های ذهنی و تخیلی او

تا حدی فقیر بود. در ضمن درمان- های روانی و رهائی او از عقده‌های «مراحم به کمک «روان‌نمایشی» (۲) به این نتیجه رسیدیم که وی از بلاهت و سادگی رهائی نیافته است. در عین حال به علاقه و دل‌بستگی شدید او به مادر کینه عمیق نسبت به ناپتری و مخصوصاً تمایل به ابراز شخصیت زنانگی در او پی برده بودیم.

رفتارش در بخش بیمارستان، در طی هفته‌ها اقامت، هیچگونه تفاوتی نکرد، وی پسری بود دشوار و ناسازگار، بی‌حیا، وقیح و بدون اینکه کسی او را تحریک کند آشوب- طلب و پرهیاهو بود. اگر او را در اطاعتی تنها می‌گذاشتند بسیار راضی و خشنود می‌شد. صدها برگ کاغذ با خود داشت که در آن اسامی خانواده‌های اعیان و نجبا، لوازم زنانه، عطرها، جواهر، هنرپیشگان سینما ثبت شده بود. او تصاویر یکنواخت از صورت زنان ترسیم و نقاشی می‌کرد که دارای صورتی مربع شکل، موهای سیاه و بازوی آلتی از قبیل: نیم‌تاج، گسردن‌بند، گوشواره‌ها بودند. به هر یک از آنها عنوانی اشرافی می‌داد. وی برنامه کشیک و خدمات کلیه پرستاران بخش بیمارستان را از حفظ بود. یک روز هنگامی که دستخوش تصورات بزرگ نمائی بوده است اعلام داشت: «ندانم

به من می‌گوید تو مارکی هستی.» متعاقب این اظهارات ژست مارکی به خود گرفت و حالتی شبیه به هذیان بدو دست داد.

به جز آنچه مذکور افتاد هیچگونه فعالیت دیگری نداشت.

راجع به نقشه‌هایش در آینده‌از او سؤال کردیم، در جواب اعلام داشت که می‌خواهد پیانیست شود و حال آنکه برای این کار چندین بهره و استعدادی نداشت.

به‌طور خلاصه، ژان از نظر قوای عقلی در حد متوسط و از نظر عاطفی دچار اختلال بود و در یک حالت شبه هذیانی و عالم تخیل و رویا به سر می‌برد و همجنس‌بازی خود را آشکار نمی‌کرد و مساله آغاز جنون جوانی در او قابل طرح بود.

ژان بنا به درخواست دانی و مادرش از بیمارستان مرخص گردید. بی‌درنگ راه فرار در پیش گرفت. مادرش با خود او مجدداً به دیدن‌ها آمدند. ژان چند روزی در بیمارستان بستری گردید. در باره‌اش انسولین تجویز کرده‌ایم پس از آنکه در یکی از بخش‌های بیمارستان دست به تجاوز جنسی خطرناکی زد او را به بخش خصوصی اعزام کرده‌اند. **تا تمام**

1- Wechsler - Bellevue

2- Psycho Drame